



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۸/۱۴



احسان الله مایار

## ضیاء الحق پاکستانی تره کی – امین – کارمل و نجیب، به نام افغان در ترازوی قضاوت

از قریب به صد سال باینطرف، با در نظر داشت شکست و انحناى منفی ای نه ماهه، تا حدود چهار دهه قبل کتله ای از اقوام مختلف در کشوری به نام افغانستان طور نسبی زیر سایه پهن صلح می زیستند و خود ها را با افتخار «افغان» می نامیدند.

افغانستان در بین آسیای مرکزی و جنوب آن قرار دارد. میهن مشترک ما بین دو ابر قدرت زمان که در استعمار جهان باهم رقیب بودند- قرار گرفته و از دید جو سیاسی اهمیت به سزایی داشته و دارد که این موقعیت ستراتیژیکی، نظر به گفته عام «بلای جاننش» شده است. دو ابر قدرت زمان یکی آن به نام انگلستان متشکل از یک جزیره ای با فرهنگ اروپایی بود که دولت مردان کارشناسش سگان اداره دولت را به دست داشته و با دانش شخصیت های کارفهم و سیاس پخته کار خود روز گاری بر یک چهارم از جهان تسلط داشت. جهت اختصار برای شناسائی انگلستان مراجعه می کنیم به ویکی پدیا که می نگارد:

« (امپراتوری بریتانیا) به انگلیسی: **British Empire** به مجموعه قلمروها، مستعمرات، متعلقات و مناطق تحت حکومت پادشاهی متحد بریتانیای کبیر گفته می شود که بنیان آن از سده های ۱۶ و ۱۷ میلادی آغاز شد و تا پایان قرن بیستم ادامه داشت.

امپراتوری بریتانیا در دوران طلایی خود، به بزرگترین امپراتوری تاریخ تبدیل شد و برای بیش از یک قرن ابر قدرت مطلق به شمار می رفت. مساحت نواحی تحت حکومت امپراتوری بریتانیا در سال ۱۹۲۲ به بیش از ۳۳ میلیون کیلومتر مربع و جمعیت امپراتوری به بیش از ۴۵۰ میلیون نفر رسید، و بدین ترتیب امپراتوری بریتانیا بر بیش از یک چهارم از خشکی های کره زمین و یک چهارم جمعیت جهان در آن دوران تسلط داشت. سرزمین های تحت فرمان این امپراتوری در سراسر جهان پراکنده بود و گفته می شد که «خورشید هیچگاه در امپراتوری بریتانیا غروب نمی کند». گستردگی امپراتوری بریتانیا به پراکندگی میراث سیاسی و فرهنگی بریتانیا و زبان انگلیسی در سراسر جهان انجامید.»

در همان زمان افغانستان همسایه یکی از مستعمره های انگلستان، هندوستان بود که تا سال ۱۹۱۹م تعدادی از پادشاهان افغانستان مستقیماً از دولت هند انگلیسی امتیازات مالی به دست می آوردند. بحث بیشتر در مورد از حوصله این مقال خارج است، لذا با همین اشاره اکتفاء نموده و میگزرم به مطلب اصلی.

در شمال افغانستان نیز امپراطوری دیگری وجود داشت که برای شناخت آن بار دیگر از ویکیپدیا استمداد می‌جوئیم:

«ازویکی پدیا، دانشنامه آزاد

اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی یا به طور خلاصه شوروی، کشوری بود متشکل از روسیه و چندین جمهوری متحد، که از زمان تأسیس در سال ۱۹۲۲ تا زمان انحلال در سال ۱۹۹۱ بخش بزرگی از شرق اروپا و شمال آسیا را در برمی‌گرفت و پهناورترین کشور جهان شناخته می‌شد.»

ما می‌بینیم که زمامداران افغانستان کوچک و محاط به خشکه ما مجبور بودند تا با تفاهم دو ابر قدرت زمان، امپراطوری روس و انگلیس، با ساختمان جغرافیائی دیروز و امروزی پذیرفته شوند.

در همان ساختمان جغرافیائی قبول شده دو ابر قدرت زمان اقوام مختلف به نام پر افتخار افغان به شغل زمین داری و مال داری مصروف بوده و تا اواخر سقوط جمهوریت اول به نحوی در چوکات بزرگ «وحدت ملی» با یکی از پائینترین شاخص عواید ملی یک کشور در جهان، زندگی می‌نمودند و بصورت نسبی چنان مشکلی نداشتند که زیست با همی و امنیت در کشور شان صدمه دیده و بهم خورده باشد.

بالای امیر و یا پادشاهی در یک کشور فقیر که در بین دو سنگ عظیم آسیاب استعماری زمان اداره امور کشور را، مطلق العنان در امور داخلی، به دست داشت بایست در مورد کار گردانی وی نظر به موقف و وضع جوسیاسی همان وقت قضاوت نمائیم، نه اینکه از دید و تفکر قرن ۲۱ بالای رویداد های قرون ۱۹ و ۲۰ بالای شان حکم صادر نمائیم.

بهر صورت در سال شوم ۱۹۷۸م شیرازه زندگی در افغانستان چنان بهم خورد که تا امروز در دوم دهه قرن

۲۱ به حال نیآمده و شاید تا سال های متمادی به وضع و حال امن گذشته بر نگردد.

عنوان مقال را در قضاوت پیوند داده ام. گر چه از دید مقایسه مشکل است تا همه تفاوت و رویداد ها را باهم بشمریم لیک به چند رویدادی اشاره می‌کنم که در اکثر آن خود شاهد حال بوده ایم و نمی‌توانیم از وقوع آن انکار کنیم.

آغاز مقایسه و گذارش را به نقطه اولی سفر سردار شهید محمد داود خان، رئیس جمهور



سردار محمد داود خان، رئیس جمهور حین مصافحه با بهوتو، صدراعظم پاکستان

منتخب دولت جمهوری افغانستان به پاکستان عطف می‌کنیم.

احتمال می‌رود که در تاریخ وقوع رویداد ها اشتباهاتی وجود داشته باشد، زیرا مقالیکه در خدمت تان ارائه می‌گردد از حافظه است که اشتباه در آن یک حالت طبیعی است.

سردار شهید محمد داود خان به دعوت ذوالفقار علی بهوتو، صدراعظم پاکستان (۱۹۷۳-۱۹۷۷ ویکیپدیا) در سال ۱۹۷۴م به پاکستان سفر رسمی داشته و در نظر داشت تا در مورد حل قضیه پشتونستان مشترکاً راه حلی جستجو کنند.

از سردار محمد داود خان، قرار گذارش دوستان که در معیت شان بودند، در هر مرحله پذیرائی شایانی که گویا در تاریخ کشور پاکستان سابقه نداشت صورت می گرفت و صدراعظم پاکستان در بیانیه های خود رئیس جمهور افغانستان را «برادر بزرگوارم» می نامید.

سخنرانی سردار محمد داود در باغ «شالیمار لاهور»، یکی از بیانیه های بی سابقه و دوستانه شان، تهداب حل منازعه دو مملکت اسلامی و همسایه را در مورد پشتونستان چنان محکم بندی نموده بودند که باعث اندیشه رهبران کریمین گردیده بود.

قابل یاد دهانی می دانم و نباید فراموش کرد که رهبران اتحاد شوروی جهت پیاده کردن منافع خود در افغانستان و پیشروی و پا گذاشتن و محکم بندی آن در سواحل بحر هند، در زمان صدارت سردار شهید محمد داود خان و همچنان ضمن سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در ماسکو، سعی می نمودند تا هرچه بیشتر سیاست افغان را با قضیه پشتونستان گره بزنند. این مطلب را می گذاریم به جایش بر می گردم به پیش آمد به نام افغان های ما در برابر رئیس جمهور منتخب افغانستان، سردار محمد داود خان.

لیک عده ای از هنگامه جوانی، بیشتر آنها مقلدین از مفاهیم کمونیستی بوده، که در رأس رهبری آن یک انسان دایم الخمر از ودکای رایگان شوروی به نام نورمحمد تره کی قرار داشت با همدستی یک تعداد ایله جاری و حمایت شوروی همان رئیس جمهور مسلمان و عاشق افغانستان را، به دست چند نفر از پست ترین انسان های که در جهان وجود داشته و یونیفورم اردو افغانستان را به تن داشتند، با اعضای خانواده بی گناه شان با اطفال معصوم به خاک و خون کشانیدند و خود قدرت را تصاحب کرد.

تره کی با زوزه کشیدن های کیسه لیسان که یکتعداد بی شمار آنها تا امروز با دنائت در این جهان زندگی می کنند بحیث معلم و استاد و چی نبود که به وی اطلاق نشد به کرسی هفت آسمان نشانده شد تا زمانیکه شاگرد وفادارش حفیظ الله امین بالشت را به دهان بوی ناکش گذاشت و سر به نیستش کرد.

قبل از نابودی این مولود کثیف تقریباً با این روایت اعلان کرد که: «نظامی را پیاده می کنم تا جامعه مارا ریشه کن نموده و گذشته ها را نابود کند و ما به یک میلیون انسان وفادار نظام انقلابی خود ضرورت داریم نه به همه».

بعد نابودی استاد توسط شاگرد وفا شعارش قدرت به ید الکھولیک بعدی و خودش سپرده شد. وی با اوامر لعینش هزاران انسان هموطن مارا کشت و یک تعداد محدود نیک بختان را در زندان انداخت. لیک نوبت به خود وی رسید و به امر و دست دوستان وفادارش در حال اغماء و در آغوش یک فاحشه به دیار نیستی سپرده شد.

نوبت به انسان کثیف بعدی که غرق در الکھول و زنا بود از زباله دانی ایستگاه ستیشن بلاک شرق کشیده و صدای منحوسش از تاشکند ریلی شد و بالای ملت افغان تحمیل گردید.

در لیست برده های رهبران کریمین نوبت به سلاح «خاد» رسید تا در کدر رهبری افغانستان خدمت نماید. وی بمنظور تزویر و عوام فریبی آیات قران پاک را از بر نمود لیک دست از کشتن و تباهی مردم بی گناه افغان بر نداشت و به کیفر اعمال خود رسید و در چهار راه آریانا نعش پلیدش به نمایش گذاشته شد.

از تره کی تا ختم زمامداری نجیب که از اپریل ۱۹۷۸ تا اپریل ۱۹۹۲ در خدمت اتحاد شوروی به صفت غلام حلقه به گوش افغانستان وطن محبوب مارا که با هزاران خون جگر و زحمات شباروزی با وجود فقر مردم بی

بضاعت اعمار گردیده بود، تباہ و انسان های آنرا کشتند. احصائیه بخش از این تراژیدی قرن را که دوستان و جناوران کمونیست شوروی شان انجام دادند، ارقام غمین آنرا از ویکی پدیا اقتباس می کنیم:

« جنگ شوروی در افغانستان به ۹ سال اشغال و درگیری اتحاد جماهیر شوروی در آن کشور به جهت پشتیبانی از دولت کمونیست جمهوری دموکراتیک افغانستان در مقابل نیروهای مجاهدین افغان و داوطلبان خارجی عرب اطلاق می شود. در ۳۱ دسامبر ۱۳۵۸ (۲۴ دسامبر ۱۹۷۹) به فرمان لئونید برژنف رهبر شوروی سیاه چهل این کشور وارد افغانستان شدو در نهایت در دوران میخائیل گورباچف آخرین رهبر این کشور، عقب نشینی در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۷ (۱۵ می ۱۹۸۸) آغاز و آخرین گروه در ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ (۱۵ فوریه ۱۹۸۹) از افغانستان خارج شدند.

**این جنگ بیش از یک میلیون کشته و نزدیک به پنج میلیون مهاجر و آواره بر جای گذاشت.**

گروه های مجاهدین که علیه دولت افغانستان و اشغال کشور فعالیت داشتند، مورد پشتیبانی های مالی و نظامی از منابع مختلف از جمله ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی، بریتانیا، پاکستان، ایران، مصر، اندونزی، کانادا، جمهوری خلق چین و دیگر کشور ها قرار داشتند و در مقابل دولت افغانستان مورد پشتیبانی **هند** نیز قرار گرفته بود.»

«یک میلیون کشته و پنج میلیون مهاجر و آواره»، بنا بر به گفته عام «چطور که به دهان راست می آید» را می توانم شمه از جنایات نزدیک به چهارده سال دوران تاریک غلام های بیگانه بنامم، زیرا این انسان نما های پست فطرت شیرازه زندگی افغانستان و ملت افغان را چنان به تباہی کشانیدند که تا به امروز به حال آمده نمی تواند.

آیا پرسیده ایم که پنج میلیون مهاجر و آواره افغان که از زیر بار جنایات هموطنان شان خاک و کاشانه خود ها را با هزاران یاس و ناامیدی ترک کردند، کجا رفتند و چی کردند؟

بلی خوشبخت بودیم که هندوستان بزرگ تجزیه شده بود و پاکستانی را داشتیم که از ننگ ما دفاع و ناموس ما را پناهگاه داد.

بنده یکی از افغان های استم که در آغاز سردمداری کتله از غلامان حلقه به گوش در ماه سپتمبر ۱۹۷۸ که مصادف به روز پشتونستان بود، از پهلوی بیرق کثیف خون آلود خلق و پرچم در جلال آباد رد شدم و اولاد هایم را با مادر شان که با قاچاق بران همراهی می شدند بعد از انتظار بی پایان در آنسوی سرحد در خاک پاکستان در آغوش گرفتم.

در این لحظه خوشبختترین انسانی در جهان بودم که شاید مثال دیگری مانند من کمتر وجود داشت. در خاک پاکستان، مسکن مسلمان ها روی جای نماز بورپائی بسجده رفتم و شکرانه خداوندی را اداء کردم که با حلقه کوچک خانواده ام از وطن زنده بیرون شده ام.

نمی دانم این احساس را به دیگران انتقال داده می توانم و این سوزی را که وطن زیبایم را برای همیشه ترک گفته و در خاک بیگانه در یک جهان نا معلوم شکر میکنم که از وطنم بر آمده ام، کسی درک کرده می تواند؟

بلی بدون از کم و کاست اعتراف می نمایم که خوشبختم در پاکستان، مملکت همسایه و مسلمانی و رهبرانی مانند جنرال ضیاء الحق وجود داشت که مرا و مانند من میلیون ها افغان را که از شر زمامداران دون صفت افغان نما- وطن خود را ترک گفته بودند، پناهگاه داد.



مظاهرة شکوهمند داد خواهی مردم هرات ( ۲۵۰۰۰ شهید - ۲۴ حوت ۱۳۵۷ ش)  
در بهار سال ۱۹۹۳م با اشتراک ۱۰۱ نفر از افغان های مهاجر در اروپا و امریکا،  
در جوار گازرگاه - مرقد خواجه عبدالله انصاری

اگر خدا نا خواسته پاکستانی و جود نمی داشت و با هندوستان، دوست نظام ملحد کمونیست ها در افغانستان، همسرحد می بودیم، لانه شکسته و ریخته ما در کجا می بود؟

باز هم تکرار می کنم اگر خدا نا خواسته در سال ۱۹۴۷ هند تجزیه نمی شد و افغانستان به عوض پاکستان، یک کشور اسلامی، با هند همسایه می بود آینده این پناه گزینان به کجا می انجامید؟ و این ملیون ها انسان افغان که سردمداران دون صفت، نوکران کریمین نشینان، وطن و خاک آبائی شان را به جهنم مبدل گردانیده بود در کجا پناه گاهی جستجو می کردند؟ من این موضوع را به درازا نمی کشانم، لیک با صراحت اذعان می نمایم امروز آنها تیکه در آغوش پر مهر خلق و پرچم، ضد مردم مهاجر و قیام کنندگان و قربانیان راه آزادی و اعلای کلمه الله، غنوده بودند حق دارند تا رهبران پاکستانی خاصناً جنرال ضیاء الحق را توبیخ کنند که چرا ملیون ها انسان را در خاک خود پناه دادند و به نام افغان یکی از آنها را در خاک افغانها، که به کشتارگاه منطقه مبدل گردیده بود، به زمامداران خود و وطن فروختگان به نام افغان باز نگشتاندند تا مانند صدها هزار دیگر شان در قبر های دسته جمعی زیر خاک می شدند.

بلی ما بایست مردانه وار اذعان نمائیم که برای ملت افغان آن رهبر کشوری را که به حال زار ما با رحم نگرسته و دست دوستی به ما داده و مارا از روی خاک به ایستادن کمک نموده وی را می ستائیم و آن دشمنان خاک و ملت ما را که چهارده سال (۱۹۷۸ - ۱۹۹۲م) صد ها هزار هموطنان مارا نابود کردند نفرین می کنیم.

پایان